

# بررسی تطبیقی ناآرامی‌های یمن و لیبی: نقش دولت‌های ضعیف

مهدی زبائی<sup>۱\*</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۵

## چکیده

موج ناآرامی‌های عربی که در اوایل سال ۲۰۱۱، تمامی کشورهای عرب را به‌استثنای قطر و امارات متحده عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا متأثر کرد، بر نقش‌آفرینی بازیگران درگیر در این واقعه در سطح بین‌الملل، بسیار تأثیر داشته‌است؛ در این راستا بازیگران یادشده را می‌توان برحسب عملکرد آنها و نتایج حاصل به چهار دسته تقسیم کرد:

الف- آن بخش از کشورهای عرب نظیر «عربستان، اردن و مراکش» که توانستند بر موج ناآرامی در داخل سوار شوند و گاه در خارج از مرزهای مربوط، ناآرامی‌های یادشده را دستاویزی برای ارتقای منافع ملی خود قرار دهند.

ب- کشورهای تونس و مصر که شاهد انقلابی ظاهری و به‌عبارت‌بهرتر، نوعی اصقلاب (انقلاب اصلاحاتی) بودند به‌طوری‌که بقایای نظام سیاسی پیشین در شکل دولت پنهان به مقابله با جریان انقلاب برخاستند و سپس به‌واسطه کودتا یا نظام انتخابات به‌قدرت بازگشتند.

ج- کشورهای بحرین و سوریه که از منظر حکومت اقلیت بر اکثریت و دخالت نیروهای خارجی بر روند مطالبات قانونی و دموکراتیک مردم، دارای شباهت بودند.

د- درنهایت، ناآرامی‌های یمن و لیبی به دلیل «بروز جنگ داخلی، به خشونت گراییدن مطالبات مردمی، فعالیت جریان‌های اسلامی افراط‌گرا و ...»، تبدیل وضعیت نظام سیاسی حاکم در این کشورها به دولت فروپاشیده را سبب‌شده‌است.

مقاله حاضر با فرض فقدان همبستگی دولت-جامعه در یمن و لیبی، طی دوره پیش از بروز ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ سعی دارد با استفاده از نظریه دولت در جامعه‌شناسی تاریخی به‌طور تطبیقی، برخی از عناصر مشترک در پیدایی و هدایت ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ را در کشورهای یادشده بررسی کند.

**واژگان کلیدی:** ناآرامی‌های عربی، دولت، یمن، لیبی، فساد.

۱. استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

مقاله پژوهشی

صفحه ۷۲-۵۳

(نویسنده مسئول: zibaei@soc.ikiu.ac.ir)

## مقدمه

برحسب نهادگرایی تاریخی،<sup>۱</sup> نهادها و میراث سیاسی در شکل‌دادن به برابند خطومشی‌های آتی بسیار حایز اهمیت هستند؛ دراین‌رستا، رابطه ناسالم دولت‌ها و جوامع خاورمیانه در تاریخ شکل‌گیری دولت در منطقه ریشه‌دارد. نهاد دولت در خاورمیانه، وارث سیر تاریخی شکل‌گیری و تکوین نهادهای سیاسی است که از تأسیس نظام دولت‌های منطقه‌ای تا دوره پساناآرامی‌های عربی را دربرمی‌گیرد؛ دراین خصوص اگر حاکمیت را جوهره دولت مدرن بدانیم، این عامل بر سه جزء «شناسایی بین‌المللی، کنترل سرزمینی و درنهایت مشروعیت به معنی تجسم اراده عمومی جامعه در نهاد حکومت» متکی است (Ahrum and Lust, 2016: 8).

مفهوم حاکمیت در خاورمیانه جدید، از رشد مرحله‌ای و سیر تکوین دولت به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی در بستر تاریخ نشأت‌نمی‌گیرد؛ بلکه به‌واسطه نقش کشورهای استعماری در شکل‌دهی به نظام دولت‌های منطقه و حمایت همه‌جانبه از واحدهای سیاسی ساختگی،<sup>۲</sup> عبارت یادشده از ابتدا به‌صورت ناقص در ادبیات سیاسی منطقه، ظاهر شد به‌طوری‌که دولت‌های مورد بحث، فاقد عامل مشروعیت به‌عنوان یکی از ارکان اصلی تحقق حاکمیت هستند.

تاآنجاکه به بحث حاضر ارتباط‌دارد، تشابه شکل‌گیری نظام دولت در یمن و لیبی، نقطه اشتراک کشورهای مورد بحث در دوره پیش از ناآرامی‌های عربی بود که رهبران آنها به‌واسطه دارایی شخصی دانستن کشور، حیات اقتصادی و مدنی نظام‌های سیاسی مذبور را به ورطه نابودی کشاندند؛ به‌عبارت‌دیگر، علی‌عبدالله صالح و محمد قذافی، هنگام بروز ناآرامی، دو تن از قدیمی‌ترین رهبران جهان عرب به‌حساب‌می‌آمدند که هیچ‌گونه رابطه‌ای ارگانیک و سازنده میان آنها و جامعه مربوط وجودنداشت؛ دراین خصوص، ضعف ساختاری نظام دولت به‌واسطه اتکای صرف به قدرت استبدادی<sup>۳</sup> در یمن و لیبی، نه‌تنها عامل تداوم حکومت توسط رهبران آنها بود بلکه ابزار حفظ قدرت در خانواده‌های حاکم به‌شمارمی‌آمد؛ رهبران مورد بحث از یک‌سو با تطمیع رهبران قبایل و اعطای امتیاز، آنها را در مدار ارتباطات حکومتی نگه‌داشتند و ازسویی دیگر با جلوگیری از تحکیم نهادهای مدنی در طول دوره حکومت خود، خطر ایستادگی جامعه را در برابر فسادهای دولتی مهارکردند

1 . Historical Institutionalism

2 . Sham

3 . Despotic Power

(Heydemann, 2016: 197).

یمن پس از یک جنگ داخلی ۸ساله (۱۹۶۷-۱۹۶۲) در سال ۱۹۶۷ به دو دولت مستقل «جمهوری عربی یمن» و «جمهوری دموکراتیک خلق یمن» تقسیم شد؛ در این میان، علی عبدالله صالح، پس از ترور رئیس‌جمهور پیشین از سال ۱۹۷۸ به‌عنوان رهبر جمهوری عربی یمن یا یمن شمالی انتخاب شد؛ در آن زمان، این سمت در یمن شمالی، مقامی دائمی (مادام‌العمر) به‌حساب می‌آمد. صالح، افسری نظامی بود که به‌رغم بهره‌مندی از تحصیلات رسمی اندک در دوره پیش از ورود به ارتش، خود را بسیار جاه‌طلب معرفی کرد. پارلمان در مدت زمانی کوتاه پس از دراختیارگرفتن امور، ریاست جمهوری او را تأیید کرد؛ وی تا زمان ادغام دو یمن در سال ۱۹۹۰ بر یمن شمالی حکومت کرد و در این سال به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور «جمهوری یمن متحد» انتخاب شد و تا دو دهه بعد (۲۰۱۰)، مقام یادشده را در اختیار داشت.

او در سال ۲۰۰۵ اعلام کرد که در انتخابات ریاست‌جمهوری آتی وارد نخواهد شد و به نسل جدید فرصت خواهد داد (Phillips, 2007: 5)؛ اما پارلمان یمن که در سال ۲۰۱۰ تحت کنترل حزب صالح (کنگره ملی یمن) بود، برنامه‌ای را برای اصلاح قانون اساسی یمن در دستور کار قرارداد که با حذف محدودیت‌های زمانی ریاست‌جمهوری، زمینه را برای رهبری دایم صالح فراهم می‌ساخت؛ در این چارچوب، بروز ناآرامی در سطح کشور، او را به عقب‌نشینی مجبور کرد و برنامه وی را بی‌نتیجه گذاشت؛ او در نظر داشت که فرزندش، احمد علی صالح، فرمانده گارد ریاست‌جمهوری و نیروهای ویژه را جانشین خود قرارداد؛ در این خصوص، صالح، جابه‌جایی رقبا و دوستان سابق خود را در ساختار سیاسی کشور آغاز کرد تا فرایند انتقال قدرت، راحت‌تر صورت گیرد؛ اقدام یادشده، یکی از دلایل تنها گذاشتن وی توسط دوستانش در دوره ناآرامی‌ها بود که صالح به‌شدت به آنها نیاز داشت (Day, 2010: 6-8).

در لیبی، معمر قذافی نیز همانند صالح، فردی نظامی بود؛ او در سال ۱۹۶۹، هدایت گروهی از «افسران آزاد» را در کودتایی برعهده داشت که به سرنگونی نظام پادشاه در لیبی انجامید. شیوه رهبری قذافی، ابتدا تقلیدی از سبک مدیریتی جمال عبدالناصر بود اما پس از دوره‌ای کوتاه به این نتیجه رسید که شرایط لیبی با کشور مصر به‌طور شگرف تفاوت دارد بر این اساس، او شیوه خود را تغییر داد و رژی می را اعمال کرد که ویژگی اصلی آن، کیش شخصیت و خود بزرگ‌بینی بود. خود بزرگ‌بینی قذافی در پاره‌ای از مواقع، بسیار مسخره به‌نظر می‌رسید. بنابه دستور وی، بازیکنان فوتبال در لیگ این کشور

حق نداشتند، نام خود را روی پیراهن ورزشی خود درج‌کنند چراکه این عمل، باعث رقابت آنها با *قذافی* در کسب محبوب‌بودن می‌شد (Gelvin, 2015: 90).

*قذافی* پس از شکست در دنبال‌کردن پان‌عرب‌بسم ناصر در جهان عرب، به تدریج برنامه خود را بر شناخته‌شدن به‌عنوان پادشاه آفریقا و قهرمان اتحاد آفریقا متمرکز کرد؛ او به‌جای عنوان رئیس‌جمهور لیبی، عناوینی مانند «رهبر انقلاب بزرگ اول سپتامبر جماهیر عربی سوسیالیستی خلق لیبی یا رهبر و پیشوای مهربان انقلاب» را روی خود نهاد (هاشمی‌نسب و سعادت، ۱۳۹۳: ۲۰۱). *قذافی* بیش از سیاست‌مداربودن، پادشاهی فیلسوف به‌نظرمی‌رسید و در این چارچوب، خود را در فراز نزاع‌های سیاسی معمول قرارمی‌داد.

با گذشت نه سال از زمان آغاز ناآرامی‌ها در کشورهای یمن و لیبی و بروز جنگ داخلی در این کشورها به‌نظرمی‌رسد، وضعیت جاری، بیش از همه از ساختار قبیله‌ای حاکم بر آنها و ضعف تاریخی نهاد دولت نشأت گرفته‌باشد که فضای لازم را برای ایجاد شبکه حامی-پیرو و جلوگیری از شکل‌گیری جامعه مدنی قوی در دوره پیش از ناآرامی فراهم کرد؛ بی‌تردید، فساد ناشی از رویه یادشده را می‌توان مهم‌ترین عامل بروز ناآرامی سال ۲۰۱۱ دانست. برای شناخت بهتر عوامل بروز انقلاب و وضعیت یمن و لیبی در دوره پس از ناآرامی در ادامه بحث، ابتدا به جایگاه دولت در نظریه جامعه-شناسی تاریخی اشاره‌می‌شود و سپس درباره شاخصه‌های مشترک و زمینه‌ساز بروز ناآرامی در دو کشور بحث خواهدشد.

## الف- چارچوب نظری

*مایکل مان* از نویسندگان برجسته نسل دوم جامعه‌شناسی تاریخی، ملقب به نووبری‌ها معتقد است که دولت از دو قدرت برای سازمان‌دهی امور، بهره‌مند است:

الف- قدرت استبدادی که نخبگان، بدون گفتگو با گروه‌های جامعه مدنی، آن را اعمال‌می‌کنند (آران و آلدن، ۱۳۹۳: ۸۸)؛ در این شکل از قدرت که در نظریه‌های سنتی دولت بدان اشاره‌شده‌است، رابطه دولت-جامعه در چارچوب منازعه ۰ و ۱ (صفر و یک) دیده‌می‌شود؛ براین‌اساس، دولت هیچ‌گونه پایگاهی در جامعه ندارد و اوامر خود را از طریق کارگزاران یا با تکیه بر طبقه اشرافیت (فدرالیسم سرزمینی) اجرایی‌می‌کند.

ب- نوع دیگر، قدرت زیربنایی<sup>۱</sup> است که به ظرفیت دولت برای نفوذ در جامعه مدنی و اجرای کامل تصمیم‌های سیاسی در سراسر قلمرو مربوط اشاره دارد (Mann, 2003: 53-64); در این ساختار، قدرت به نوعی خنثی است و بر رقابت میان دولت و بازیگران اجتماعی دلالت ندارد (برد یک طرف به هزینه طرف دیگر). نماد کامل قدرت زیربنایی، دولت‌های مدرن هستند که به‌رغم بهره‌مندی از نفوذ زیرساختاری بالا در جامعه، قدرت استبدادی اندکی دارند.

مایکل مان در این چارچوب از دو الگوی دولت نام می‌برد: نخبه‌گرایی حقیقی<sup>۲</sup> و دولت‌گرایی نهادی<sup>۳</sup>: در مدل اول که به نگرش نواقع‌گرایان در حوزه روابط بین‌الملل نزدیک است، نخبگان دولتی به‌طور منسجم، مفهومی مضیق از منافع ملی (به‌طور نمونه بقای نظامی) را دنبال می‌کنند؛ این الگو، دولت را پدیده‌ای می‌بیند که با بازیگران اجتماعی درون جامعه مدنی درگیر می‌شود و به‌طور صرف بر قدرت استبدادی تکیه دارد در حالی که در مدل دوم، یعنی دولت‌گرایی نهادی، دولت به‌عنوان موجودیتی منسجم و عقلانی تصویر می‌شود که طبق عقلانیت‌ی واحد (سرمایه‌داری، نظامی‌گری، دموکراسی، پدرسالاری و ...) عمل می‌کند (Mann, 2012, 44).

در این قالب، دولت به گفته مان، پدیده‌ای چندچهره<sup>۴</sup> و متشکل از چندین هویت است. مدل‌های نوین حکمرانی به‌ویژه در دوره پس از جنگ سرد، مبتنی بر دولت‌گرایی نهادی است؛ به‌طوری‌که قدرت کارگزاری داخلی دولت، ضد جامعه استفاده نمی‌شود بلکه به همکاری با بازیگران اجتماعی، معطوف است. پیوند دولت و جامعه، بیشتر در تعریف قدرت ساختاری از دولت نمود می‌یابد؛ قدرت زیرساختاری، مجرای دوطرفه است که نه تنها اجازه می‌دهد که دولت، جامعه را در کنترل داشته باشد، احزاب یا گروه‌های ذی‌نفع در جامعه مدنی نیز می‌توانند دولت را کنترل کنند.

لازم است، یادآوری شود که نگرش بالا با تعریف گیلینز از قدرت نظارتی دولت در تضاد است؛ گیلینز معتقد بود که دولت، دارای میزانی از قدرت استبدادی بوده، در نتیجه قادر است که جامعه را دست‌کاری کند؛ قدرتی که در جوامع دموکراتیک وجود دارد در رژیم‌های اقتدارگرا به غایت خود می‌رسد (Hobson, 2000: 200). در تعریف جامعه‌شناختی از دولت، منشأ استقلال داخلی بیش از آنکه ناشی از مخالفت با نیروهای اجتماعی باشد، در گرو اتصال با آنهاست؛ بر این اساس، قدرت یک دولت

- 1 . Infrastructure Power
- 2 . True Elitism
- 3 . Institutional Statism
- 4 . Polymorphous State

به میزان ارتباط با جامعه مربوط، منوط می‌شود؛ به عبارت دیگر، دولت نه تنها در بطن روابط اجتماعی- طبقاتی داخلی قرارداد، بلکه ظرفیت کارکردی آن در تعامل با جامعه مربوط، تکمیل می‌شود. با توجه به فقدان رابطه متقابل میان جامعه و نظام سیاسی در دولت‌های یمن و لیبی به نظر می‌رسد که چارچوب نظری مورد اشاره، «به تبیین چرایی بروز ناآرامی، سرنگونی رژیم حاکم، شیوع جنگ داخلی و شباهت وقایع دو کشور طی دوره مورد بررسی» قادر باشد.

### ب- عناصر تأثیرگذار در بروز و هدایت ناآرامی‌های یمن و لیبی

به‌طورکلی، ناآرامی‌های عربی که در اوایل دهه کنونی میلادی، بخش اعظم جهان عرب را دربرگرفت، تا اندازه زیادی، از شکاف عمیق میان نظام‌های سیاسی و جوامع تحت حکومت آنها متأثر بود؛ به عبارت دیگر، عدم ارتباط سازنده بین مردم و دولتمردان، ضمن ایجاد احساس بی‌اعتمادی میان دو طرف، تقابل میان آنها را زمینه‌سازی کرد؛ باین حال، سیر تحولات و سرنوشت ناآرامی‌ها در تمامی کشورهای عرب، یکسان نبود؛ در برخی از دولت‌ها این ناآرامی هیچ‌گونه دستاوردی نداشت (عربستان، اردن و مراکش) و در برخی دیگر، فرایند انتقال قدرت به‌وقوع پیوست (تونس و مصر)؛ در این میان، روند ناآرامی و سرانجام آن در کشورهای یمن و لیبی تا اندازه زیادی شباهت دارد (زیبائی و سیمبر، ۱۳۹۵: ۱۳ تا ۱۶). در بخش زیر، شاخصه‌های مشترک در آغاز و انجام ناآرامی‌های دو کشور که زمینه‌ساز تعمیق شکاف از پیش موجود در همبسته دولت - جامعه و درنهایت، موجب سرنگونی رژیم‌های حاکم شد، طی پنج بخش مجزا تحلیل می‌شود:

#### مواضع متفاوت دولت‌های یمن و لیبی نسبت به مولفه‌های مشترک ناآرامی‌ها

لیبی	یمن	مؤلفه‌های مشترک ناآرامی
روابط خانوادگی	سرمایه‌داری رفاقتی	فساد
پیشینه مستعمراتی	جنگ شمال-جنوب	ضعف دولت
مدیریت قبایل	موازنه قبایل	ساختار قبیله‌ای
سقوط پادگان‌ها	حجم بالای تسلیحات فردی	خشونت‌گرایی
فعالیت در دوره پساقذافی	استفاده ابزاری توسط صالح	القاعده

منبع: نگارنده

## ۱. فساد نظام سیاسی

فساد در حکومت یمن در دوره پیش از بروز ناآرامی، فقط به خانواده صالح محدود نبود و دامنه ذی‌نفعان آن از دایره اعضای خانواده وی فراتر می‌رفت. شاید طرح این ادعا مبالغه‌آمیز نباشد که تنها عامل اتصال دولت با جامعه در دوران صالح، فساد بود. اختلاس و رشوه در یمن عارضه‌ای شایع به حساب می‌آمد. طبق برآورد سازمان حسابرسی یمن، ۳۰ درصد درآمد کشور در زمان صالح به خزانه دولت وایزنی‌شد (Gelvin, 2015: 87). علی‌عبدالله صالح همانند دیگر حکام خودکامه، دستگاه‌های امنیتی و ارتش را به وابستگی خود واگذار می‌کرد تا از وفاداری آنها مطمئن باشد؛ چنین مناصبی، دربرگیرنده پاداش‌های مالی در شکل بازپرداخت‌ها، دسترسی به منابع ارز حکومتی، قاچاق، بازاریابی سیاه کالاهای قاچاق و مواردی شبیه به آن بود. صالح در بیرون از دایره خویشاوندان نزدیک، وفاداری را نوعی کالای مورد معامله در نظر می‌گرفت.

در این مسیر، وی تنها نبود؛ عربستان سعودی نیز به‌طور منظم، رهبران قبایل یمنی را به‌منظور خاموش‌نگه‌داشتن اعضای سرکش قبایل مربوط تطمیع می‌کرد. بنابر گزارش‌ها، عربستان تا پیش از بروز ناآرامی یمن، به‌طور ماهیانه، چندین میلیون دلار به خاندان/حمر از قبیله حاشد کمک می‌کرد (Dehghanpisheh, 2011)؛ قبیله حاشد در کنار قبایل بکیل و مذحج، اعضای اصلی کنفدراسیون قبیله‌ای یمن محسوب می‌شود. صالح به دلیل وابستگی به قبیله کوچک سنحان، همواره نسبت به میزان حمایت مردم از خود نگران بود؛ در این راستا خانواده/حمر و صالح، رابطه‌ای بسیار نزدیک داشتند به طوری که بزرگ خانواده، همکار رئیس‌جمهور صالح خوانده می‌شد و اعضای خانواده/حمر در مناصب سخنگوی پارلمان، معاون سخنگوی پارلمان، رئیس حزب حاکم و حتی گارد حفاظت ریاست‌جمهوری در خدمت دولت بودند.

در این راستا حمید الاحمر، میلیاردی و عضو سابق پارلمان که خود را شیخ‌الشیوخ قبایل حاشد می‌خواند، هنگام خصوصی‌سازی صنعت ارتباطات مخابراتی در یمن از مزیت خودی‌بودن استفاده کرد و با همکاری شرکت مصری اوراسکام، بزرگ‌ترین شرکت تلفن همراه یمن را بنا نهاد؛ او همچنین رهبری «حزب اصلاح»، بزرگ‌ترین جریان مخالف در یمن را برعهده داشت (Salisbury, 2011: 10). با آنکه اصلاحات در کشور یمن با خانواده/حمر و سرمایه‌داری رفاقتی پیوند داشت اما در پوشش جریان اسلامی، خود را جایگزینی مناسب برای حزب حاکم علی‌عبدالله صالح معرفی می‌کرد؛ حزب مورد بحث از یک سو با اصلاح قانون اساسی و هموار کردن مسیر برای سومین دوره ریاست‌جمهوری

صالح، مخالف بود و از سویی دیگر، نقش مخالف وفادار را برای دولت ایفامی کرد؛ بنابراین، مواضع حزب اصلاح در پشتیبانی از سرنگونی نظام سیاسی حاکم نسبت به دیگر احزاب درگیر در ناآرامی، آرام‌تر بود؛ به‌طور کلی، فراگیر شدن فساد در بیشتر بخش‌های یمن سبب شد که در دوره آغاز ناآرامی‌ها، این کشور با نرخ بیکاری ۳۵ درصد، نرخ بی‌سوادی ۵۰ درصد و وجود امکانات محدود زیرساختی در بیرون از شهرهای بزرگ، به ضعیف‌ترین دولت در جهان عرب بدل شود (Boucek, 2009: 2-3).

لیبی نیز همانند یمن در دوره پیش از ناآرامی، درگیر فساد نظام‌مند (سیستماتیک) حکومتی بود به‌طوری‌که بخش عمده نظام سیاسی به روابط شخصی و ساختارهای غیررسمی اتکا داشت. بنابر اطلاعات نشریافته از سوی یکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا در سایت *ویکی‌لیکس*، دولت لیبی، حکومتی فاسد به حساب می‌آید که در آن رژیم، به‌طور مستقیم با «خرید، فروش یا تملک هر چیز ارزشمند» درگیر است (Chancellor, 2011).

شخص *قذافی*، خانواده و آشنایان وی، در پوشش حق امضای قرارداد یا هزینه‌های مشاوره از شرکت‌های خواهان ورود به بازار لیبی یا متقاضی گسترش حوزه فعالیت به این کشور، پول دریافت می‌کردند؛ بنابر شایعات، انعقاد قراردادهای بیش از ۲۰۰ میلیون دلار به تأیید شخص *قذافی*، منوط بود؛ علاوه بر این، در لیبی نیز همانند یمن از فساد، به‌عنوان ابزاری برای خرید وفاداری استفاده می‌شد به‌طوری‌که *قذافی* برای رهبران قبایل وفادار به رژیم، حساب‌های بانکی در خارج از کشور افتتاح کرد و به‌طور منظم به آن حساب‌ها پول واریز می‌کرد (Ben Lamma, 2017: 32-4).

به‌مانند دیگر کشورهای عرب، رشد فساد در لیبی تا اندازه زیادی، از عدم کنترل اعضای خانواده بزرگ *قذافی* ناشی می‌شد که از نفوذ خود برای تملک بر تمامی اموال و منابع استفاده می‌کردند. در پاره‌ای از موارد، رقابت میان اعضای خانواده *قذافی* برای دستیابی به منابع بیشتر، به نمایشی کم‌دی شباهت داشت؛ برای نمونه، پسران *قذافی* در جریان رقابت بر سر تملک کارخانه نوشابه کوکاکولا به تقابل مسلحانه اقدام کردند.

## ۲. ضعف ساختاری دولت

در نگاه اول به‌نظر می‌رسد، حضور افراد قوی در رأس حکومت یمن و لیبی، از وجود دولت‌های قدرتمند نشان داشت اما کشورهای یمن و لیبی به دلیل ضعف ساختاری دولت، بازیگرانی ناقص بودند. دولت‌ها در معنای متعارف، سه ویژگی دارند: سرزمین، حکومت دارای قدرت و بوروکراسی



مسلط بر کل قلمرو و درنهایت، هویت ملی؛ دولت‌های ضعیف در بهترین حالت، فاقد گزینه دوم و در بدترین حالت، فاقد گزینه‌های دوم و سوم هستند. پس از بروز ناآرامی، نهادهای حکومتی در یمن و لیبی ناکارآمد شدند و موضوع جایگاه هویت ملی در دولت‌های مورد بحث، در میان افراد صاحب‌نظر مطرح شد (عسگریان، ۱۳۹۶).

به‌طور کلی، دولت‌های ضعیف، به‌طور صرف، به‌واسطه دو عامل، زنده هستند:

الف- حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی که اقتدار آنها را صرف‌نظر از میزان توانمندی‌هایشان در سرزمین مدنظر تضمین می‌کنند.

ب- به‌کارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای (استراتژی‌های) متداول که بقای آنها را متضمن خواهند بود.

این راهبردها موارد زیر را شامل می‌شوند: «کسب حمایت نخبگان جامعه از طریق فراهم کردن امکان دسترسی به قدرت و ثروت، سرکوب مخالفان، تأسیس نهادهای دموکراتیک غیرواقعی به‌عنوان سوپاپ اطمینان برای مهار مخالفان سیاسی، دست‌کاری شکاف‌های قومی، جغرافیایی یا مذهبی به‌منظور جلوگیری از شکل‌گیری مخالفان متحد، برون‌سپاری فعالیت‌های امنیتی به افراد مزدور یا حکومت‌های بیگانه با هدف حفظ دولت و عدم تقویت نهادها یا گروه‌های داخلی». علی‌الله صالح و معمر قذافی در دوره پیش از ناآرامی از تمامی این استراتژی‌ها برای حفظ قدرت خود بهره‌بردند. در این راستا، ضعف دولت در یمن و لیبی، در چهار عامل ریشه دارد:

الف- اولین گزینه، عامل جغرافیاست. چشم‌انداز متنوع یمن که دامنه‌ای از کوهستان تا صحرا و تنگه را دربرمی‌گیرد، کنترل این کشور را دشوار ساخته‌است؛ به‌ویژه بدان دلیل که دو سوم جمعیت در روستاهای پراکنده و مجزای خارج از دسترس دولت زندگی می‌کنند (احمدی و خسروی، ۱۳۹۵: ۸۲۵ و ۸۲۶)؛ لیبی نیز به‌تقریب به‌طور کامل صحراست؛ اگرچه بیش از ۸۵ درصد جمعیت آن شهرنشین هستند و به‌طور تقریبی، کل جمعیت در نوار سرزمینی به‌نسبت کوچک کنار مدیترانه سکونت دارند، ساحل یادشده، طولانی است و بخش‌های بزرگی از صحرا مراکز جمعیتی بزرگ را از یکدیگر جدا می‌سازد (کاوایانی راد، اعظمی، بخشی و رسولی، ۱۳۹۷: ۱۱۴).

ب- دومین گزینه، عامل تاریخ است. برخلاف تونس و مصر که به‌عنوان جوامع سیاسی مستقل، از تجربه دو قرن توسعه نهادی مستمر بهره‌مندند، یمن و لیبی، توسعه نهادی ندارند و تا دوره اخیر، تجربه‌ای از وحدت ملی در این کشورها وجود نداشت. سرزمین یمن از اوایل قرن نوزدهم به بخش-

های شمالی و جنوبی تقسیم‌شد و واحدهای سیاسی یادشده (شمالی و جنوبی) مستقل از دیگری توسعه یافتند. بریتانیا که طی قرن نوزدهم، شهر بندری عدن را در جنوب به‌عنوان ایستگاه سوخت‌رسانی به کشتی‌های در حال حرکت به سوی هند دراختیارداشت، نوعی از میراث استعماری از جمله «شکل‌گیری بندری مدرن، حضور فعال اتحادیه‌های تجاری، ظهور طبقه روشن‌فکر دارای گرایش‌های ضد امپریالیستی، بروکرات‌ها، روزنامه‌نگاران و گروه‌هایی از این دست» را در آنجا برجا گذاشت؛ پس از استقلال، گروه‌های اجتماعی یادشده، تنها نظام جمهوری دموکراتیک خلق را (در قالب حکومتی کمونیستی) در جهان عرب بنانهادند.

در این میان، تغییر و تحولات بخش شمالی به‌طورکامل از وقایع جنوبی کشور، مستقل بود. در شمال *امام زیدی* به‌عنوان رهبر فرقه‌ای از شیعه و دربرگیرنده به‌تقریب ۳۵ تا ۴۰ درصد از جمعیت یمن با کمک دیگر قبایل، نظامی پادشاهی را به‌وجودآورد. با آنکه بخش‌های شمالی و جنوبی، سرانجام در سال ۱۹۹۰ متحد شدند و یمن واحد را بنانهادند اما آغاز مجدد جنگ داخلی در سال ۱۹۹۴ نشان‌داد که شکل‌گیری اتحاد ملی در این کشور، فرایندی پیچیده است (حسینی مقدم و یوسفی، ۱۳۹۶: ۸۰).

لیبی نیز تا سال ۱۹۳۴ واحد سیاسی یک‌پارچه‌ای نبود؛ در این سال، ایتالیایی‌ها که از دو دهه پیش، استعمار این سرزمینی را آغاز کرده بودند، سه مستعمره مجزای خود را در یک مستعمره ادغام کردند و لیبی را به‌وجودآوردند؛ متحدان پس از بیرون‌راندن ایتالیا از لیبی، طی جنگ جهانی دوم نتوانستند بر سر آینده آن به‌توافق برسند؛ براین اساس، تعیین تکلیف درخصوص وضعیت لیبی و ارائه راه‌حل برای آن به سازمان ملل واگذارشد و نتیجه آن، شکل‌گیری «پادشاهی متحده لیبی» در سال ۱۹۵۰ بود؛ حکومت جدید، تحت سلطه محمد/دریس سنوسی، فرزند یکی از رهبران فرقه مذهبی سنوسیه قرارگرفت که در مبارزات ملی ضد استعمار ایتالیا نقشی فعال برعهده‌داشت؛ او هیچ‌گونه تلاشی در جهت دولت‌سازی در لیبی به‌عمل‌نیاورد و در دوره وی، هویت‌های مذهبی و محلی بر هویت ملی برتری داشتند (Ladjal, 2016: 10-11)؛ با آنکه تعداد وزارت‌خانه‌های دولت در طول سال‌های مورد بحث، چندین برابر افزایش یافت، این وزارت‌خانه‌ها بیش از آنکه مراکز واقعی برنامه‌ریزی و توسعه باشند، محل بازتوزیع درآمد ناشی از ذخایر نفتی تازه کشف‌شده بودند؛ *قذافی*، این رویه را پس از سرنگونی پادشاه در سال ۱۹۶۹ نیز ادامه‌داد.

ج- توضیح‌های بالا ما را به سومین عامل تأثیرگذار در ضعف دولت‌های یمن و لیبی

رهنمون می‌سازد: تصمیم‌گیری رهبران که این عامل، جایگاه و نقشی مشخص در سرنوشت دولت‌های مورد بحث برعهده دارد. در یمن، آنچه از دیدگاه افراد غیرمتخصص، فساد به‌نظر می‌رسد، درعمل، تلاشی ماهرانه ازسوی دولت برای ادغام خانواده، دوستان و رقبای بالقوه در ساختار نظام از طریق منتفع‌ساختن آنها بود.

نهادهای رسمی، نظیر حزب حاکم یا ارتش، انعطاف‌پذیری *صالح* را برای خنثی‌سازی تهدیدهای بالقوه کاهش می‌دادند؛ براین اساس، *صالح* جایگاه نهادهای رسمی را در بدنه حکومت در پایین‌ترین سطح (حداقل) نگه‌داشت؛ *قذافی* نیز با توجه به فقدان نهادهای رسمی در لیبی، الگوی حامی - پیرو را به‌وجود آورد؛ رویه یادشده در اداره کشور به اندازه‌ای، ناکارآمد بود که حتی *سیف‌الاسلام* (دومین پسر *معمر قذافی* و وارث شخص وی تا زمان ناآرامی) در سال ۲۰۰۸ و در گردهمایی سالیانه جوانان، از نظام شکل‌گرفته توسط پدر خود انتقاد کرد؛ ما به‌جای تغییر سالیانه باید یک‌بار و برای همیشه، نظامی اداری، حقوقی و مبتنی بر قانون اساسی داشته‌باشیم (Verini, 2011)؛ تنها وزارت‌خانه فعال در لیبی، وزارت‌خانه نفت بود که نقشی اساسی را در حفظ جریان ثابت درآمد ازسوی دولت به پیروانش برعهده‌داشت.

د- آخرین گزینه تداوم بقای یمن و لیبی به‌عنوان دولت‌های ضعیف، عامل نفت است. پیش از ناآرامی‌ها، لیبی ۹۵ درصد درآمد خود را از نفت به‌دست می‌آورد و *سیف‌الاسلام*، مسئول مستقیم پرداخت آن به حامیان وفادار دولت بود؛ وضعیت یادشده درخصوص یمن تا اندازه‌ای پیچیده‌تر است؛ دولت یمن تا زمان ناآرامی ۷۵ درصد از درآمد خود را از نفت به‌دست می‌آورد که همانند لیبی از آن برای تطمیع هواداران خود استفاده می‌کرد اما وابستگی یمن به صنعت نفت، بیشتر بود؛ یمن نه‌تنها نفت بلکه نیروی کار خود را نیز به دولت‌های ثروتمند نفتی صادر می‌کرد؛ در این چارچوب، کارگران یمنی فعال در خارج از کشور، حجم عمده دریافتی‌های خود را برای خانواده‌هایشان ارسال می‌کردند. کارگران یمنی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷، به‌طور تقریبی ۱۰ میلیارد دلار به‌خانه ارسال کردند که این رقم، یمن را در صدر کشورهای دریافت‌کننده حواله‌های ارسال وجه در خاورمیانه قرارداد (FAB, 2018)؛ حواله‌های یادشده به‌واسطه ایجاد منابع مستقل درآمدی، بار مالی حکومت یمن را کاهش می‌داد و ازسویی دیگر، حکومت را ثروتمند می‌ساخت. یمنی‌ها به پشتوانه پول ارسالی، کالاهای خارجی را خریداری می‌کردند و حکومت نیز، عوارض گمرکی را برای کالاهای یادشده حذف می‌کرد.

### ۳. ساختار قبیله‌ای حاکم

قبایل، گروه‌هایی از افراد هستند که به واسطه پیوندهای خویشاوندی واقعی یا ساختگی با یکدیگر مرتبط می‌گردند. با آنکه رسانه‌های غربی در تحلیل ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱، توجه خود را به‌طور عمده به نظام قبیله‌ای حاکم بر یمن و لیبی معطوف داشتند، بخشی قابل‌ملاحظه از اطلاعات ارائه‌شده در این حوزه، ناقص است. دیدگاه‌های غالب در خصوص وضعیت قبایل در جهان عرب، آن است که نهادهای یادشده ماهیت‌هایی عجیب، تاریخ‌گذشته و وابسته به دوره‌های پیشین هستند.

به‌رغم این واقعیت که صالح و قذافی برای مشروع جلوه دادن شیوه حکومت خود، قبایل را سازه اصلی و مقوم جوامع مربوط می‌دانستند، وضعیت نهادهای مورد اشاره در عالم واقع، اینچنین نبود. ساختار و نقش قبایل با گذشت زمان تغییر کرده‌است و امروزه، واحدهای قبیله‌ای موجود در جهان عرب همانند احزاب و اتحادیه‌های تجاری، بخشی از حیات اجتماعی و سیاسی مدرن به حساب می‌آیند؛ درحقیقت، نقش پررنگ قبایل در یمن و لیبی، ناشی از ضعف یا فقدان دیگر نهادها نظیر وزارت‌خانه‌های دولتی، احزاب و اتحادیه‌های تجاری است؛ دراین خصوص، دولت، وظایفی را که قادر به انجام آنها نبود به قبایل محول می‌کرد.

با توجه به تسلط قبایل یمن و لیبی بر اعضای خود، حمایت از آنها و ایفای نقش در حل اختلاف‌های اعضا، نظام قبیله‌ای دولت را قادر کرده‌است که حمایت رهبران پرنفوذ قبیله‌ها را نسبت به خود جلب‌کنند و شکاف‌های قبیله‌ای، به‌عنوان ابزاری برای تقسیم جمعیت و جلوگیری از شکل‌گیری اپوزیسیون متحد، برای دولت‌ها مفید بوده‌اند (نیاکوئی و حاجی، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

اگرچه آگاهی از نقش قبایل و وابستگی قبیله‌ای در یمن و لیبی حایز اهمیت است، عدم مبالغه در خصوص نقش قبایل نیز باید مورد توجه قرار گیرد. رهبران قبایل از جانب تمامی اعضای قبیله خود سخن نمی‌گویند و اعضای قبیله، هویت‌هایی چندگانه مانند «هویت‌های ملی و منطقه‌ای» دارند که در پاره‌ای از اوقات بر هویت‌های قبیله‌ای ایشان برتری دارد. قبایل و اتحادیه‌های قبیله‌ای در طول ناآرامی‌های یمن و لیبی در امتداد خطوط سیاسی تقسیم‌شدند؛ بعضی از اعضا، جانب حکومت را گرفتند و بخشی دیگر از مخالفان جانب‌داری کردند.

### ۴. خشونت‌گرایی در ناآرامی‌ها

درباره نتایج ناآرامی لیبی، دیدگاه‌هایی مختلف از سوی افراد و گروه‌های صاحب‌نظر بیان شده‌است؛

در این خصوص، سیف‌الاسلام قذافی، سرنوشت خشونت‌آمیز آن را ناشی از ساختار قبیله‌ای این کشور می‌داند. گروه بحران بین‌المللی به نفوذ عناصر خشونت‌گرا در صفوف صلح‌طلب در بنغازی اشاره دارد و این در حالی است که دیگران، خشونت مورد بحث را نشأت گرفته از خوشحالی معترضان پس از موفقیت‌های اولیه و به‌یغمارفتن پادگان‌های رهاشده توسط نیروهای دولتی می‌دانند.

به‌طور کلی، ساختار قبیله‌ای کشورهای یمن و لیبی و بروز جنگ داخلی ناشی از ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱، ما را به دو فرض رهنمون می‌سازد: اول، رابطه‌ای مستقیم، میان ساختار قبیله‌ای حاکم و خشونت وجود دارد و دوم، ساختار قبیله‌ای، متضمن اطلاعاتی معنادار در خصوص جامعه مدنظر است؛ باین حال، به شرایط داخلی کشورها نیز باید توجه شود؛ برای نمونه، یمن از نظر تملک افراد جامعه بر تسلیحات فردی، در رتبه دوم در سطح بین‌الملل قرار دارد (Root, 2013)؛ علاوه بر این، در این کشور، به‌همراه داشتن خنجر، همچنان در قرن بیست و یکم، بخشی از تشریفاتی رسمی و عامل جلب توجه به حساب می‌آید.

اگر از منظر خشونت به ناآرامی‌های عربی نگریسته شود، تفاوتی قابل ملاحظه میان ناآرامی‌های تونس و مصر از یک سو و یمن و لیبی از سوی دیگر وجود دارد. ناآرامی‌های اولیه (تونس و مصر) بدان دلیل در سرنگونی حکام خودکامه موفق بودند که ارتش به‌عنوان یک واحد مستقل عمل کرد، تعهد خود را به عدم خشونت اعلام داشت؛ حتی در برخی مواقع از معترضان در برابر اوباش‌های به‌کارگرفته شده توسط حکومت برای حمله به آنها محافظت کرد؛ اما وضعیت در یمن و لیبی تا اندازه زیادی متفاوت بود؛ در آنجا نظامیان و طیفی از دیگر گروه‌های مسلح، بیش از آنکه خشونت را تخطئه کنند، به دو بخش «وفادار و مخالف» تقسیم شدند. معترضان در یمن و لیبی در برابر رفتار خشونت‌آمیز دولت، کنش‌پذیر و خواستار عدم خشونت نبودند بلکه ضعف دولت‌های یادشده و تجزیه ارتش (که در تونس و مصر، حفظ نظم را برعهده داشت)، نقش اصلی را در تعیین راهکارهای تاکتیک‌های معترضان ایفا کرد (تقوی، ۱۳۹۶: ۱۸).

## ۵. حضور القاعده در یمن و لیبی

برآوردها در خصوص تعداد اعضای القاعده در یمن از چندصد تا چند هزار مبارز را شامل می‌شود که برخی از آنها یمنی هستند و بقیه از عربستان سعودی یا دیگر مناطق به یمن آمده‌اند. با آنکه یمن خانه اجدادی بن‌لادن به حساب می‌آید، این موضوع، دلیل حضور کنونی القاعده در آنجا نیست؛ آنها به

دلایلی دیگر در یمن حضور دارند:

اول، فشار وارده بر گروه القاعده در عربستان طی دوره پس از ۱۱ سپتامبر، این گروه را به ترک کشور یادشده و اقامت در یمن مجبور کرد؛ جریان مورد بحث در سال ۲۰۰۹ با هدف ایجاد تشکیلات محلی شناخته‌شده به‌عنوان «القاعده شبه‌جزیره» به القاعده یمن پیوست؛ این سازمان با ایفای نقش در مناسبات قبیله‌ای و تا اندازه‌ای از طریق پرداخت رشوه به رهبران قبایل محلی توانست در مناطق غیرقابل کشت یمن، پایگاه‌های سرزمینی خریداری کند.

علاوه‌براین، حکومت نیز به‌واسطه تشویق گسترش سلفی‌گرایی، زمینه را برای حضور و فعالیت القاعده فراهم ساخت. *علی عبدالله صالح* از گسترش مکاتب و سازمان‌های سلفی برای کنترل قدرت مخالفان خود به‌ویژه جمعیت زیدی یمن و چپ سیاسی حمایت می‌کرد (Yadav, 2015: 4)؛ وضعیت یادشده تا زمان شناخته‌شدن القاعده به‌عنوان تهدید توسط دولت مرکزی به‌طول انجامید؛ با این حال، تعدادی محدود از سلفی‌ها یا اسلام‌گرایان با پیام خاص القاعده (در نظر گرفتن توطئه صلیبی - صهیونیستی به‌عنوان دشمن دور و سرنگونی دولت - ملت‌ها بع عنوان دشمن نزدیک) همسویی داشتند. اگرچه امکان طرح این ادعا وجود دارد که القاعده در میان جریان سلفی، اقلیت محسوب می‌شود، گسترش سلفی‌گرایی و قدرت سلفی‌ها محیطی مساعد را برای القاعده به‌وجود آورد.

دوم، علت غایی حضور القاعده در یمن، راهبردی (استراتژیک) است. با آنکه القاعده، خود را به‌واسطه عدم تمایل به تصاحب دولت‌ها از دیگر سازمان‌ها متمایز می‌سازد اما برای زیر فشار قراردادن دولت و خنثی نمودن توطئه صلیبی - صهیونیستی و عوامل آن به‌دنبال ریشه‌دواندن در سرزمین‌هایی است که حکومت بر آنها به‌طور قابل ملاحظه‌ای کنترل ندارد؛ بر این اساس، یمن به‌واسطه ضعف ساختاری حکومت و شرایط سرزمینی ناهموار، مکانی مطلوب برای گروه القاعده فراهم ساخت (حسینی‌زاده، فرهادی و غفاری‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۶)؛ با این حال، میزان قدرت القاعده در یمن، مورد مناقشه است.

پیش از فروپاشی دولت و پیوستن بیشتر اعضای القاعده به داعش، گزارش‌هایی مبنی بر دراختیارگرفتن کنترل شهرهای کوچک در جنوب، به‌عنوان اولین گام در جهت ایجاد «امارت اسلامی» توسط گروه‌های اسلام‌گرای تندرو ارائه می‌شد؛ این مناطق، پایگاه‌هایی بودند که القاعده قصد داشت از آنجا نبرد خود ضد توطئه صلیبی - صهیونیستی را آغاز کند. حکومت یمن در دوره پیش از ناآرامی در گزارش‌های مربوط به حضور و فعالیت‌های القاعده به نمایندگان آمریکا مبالغه‌می‌کرد تا از طریق

برجسته‌سازی تلاش‌های ضدتروریستی خود، از حمایت این کشور بهره‌مند شود؛ در این راستا، دولت یمن، اقدام‌های تروریستی دیگر گروه‌ها نظیر شبه‌نظامیان غیروابسته به القاعده، قبایل یا حتی عوامل حکومتی را به گروه مورد بحث، منتسب و آن را متهم می‌ساخت.

هیچ نشانه‌ای از فعالیت القاعده در لیبی پیش از سقوط قذافی وجود ندارد اما در دوره پس‌انآرامی، جریان مورد بحث در مجاورت با مرز الجزیره، اردوگاه‌هایی را با عنوان القاعده در مغرب اسلامی بنانهاد؛ مقر این سازمان، در ناحیه‌ای است که کنترلی قابل‌ملاحظه بر اقدام‌های آن وجود ندارد؛ سازمان القاعده در سال ۲۰۱۲ برای ایجاد دولتی مستقل در شمال مالی با گروه‌های محلی در کشور یادشده همکاری داشت؛ این همکاری به‌واسطه بهره‌مندی از تسلیحات غارت‌شده از پادگان‌های نظامی لیبی به‌طور برجسته در تجزیه این کشور، تأثیرگذار بود (بیزدانی و قاسمی، ۱۳۹۵: ۸۲ تا ۸۴).

در این راستا، موضوع اصلی، رابطه میان انصارالشریعه، القاعده و داعش در لیبی پس از قذافی است. ظهور داعش و گسترش فعالیت آن در سوریه و عراق را باید نقطه عطف فعالیت جریان‌های اسلام‌گرای افراطی در لیبی دانست. پس از مرگ بن‌لادن، فعالیت‌های القاعده، غیرمتمرکز شد؛ در این راستا، تعداد گروه‌هایی که خود را منتسب به القاعده معرفی کردند، در سراسر منطقه افزایش یافت؛ یکی از این گروه‌ها انصارالشریعه شاخه اولیه القاعده در شمال آفریقا بود که پس از مدتی، خبر استقلال آن از القاعده در رسانه‌ها گسترش یافت. در حمله انصارالشریعه به کنسولگری آمریکا در بنغازی، شماری از مخالفان/وباما، مدعی حمله القاعده در پوشش انصارالشریعه بودند اما جریان مورد بحث، وابستگی به القاعده را انکار کرد. پس از بالاگرفتن اختلاف‌های داخلی، هسته مرکزی القاعده، جریان مورد بحث را گروه غیروابسته اعلام کرد چراکه آنها در خصوص موضوع‌های مختلف از جمله مخالفت القاعده با فعالیت در بطن دولت-ملت به‌طور اساسی اختلاف داشتند.

با ظهور دولت اسلامی عراق و شام در سوریه، رهبران گروه انصارالشریعه که در گذشته با القاعده بیعت کرده بودند، در نوامبر ۲۰۱۴ با داعش بیعت کردند (طالبی آرانسی و گویلی کیلان، ۱۳۹۵: ۱۳۱). به‌طور کلی از زمان سرنگونی معمر قذافی در سال ۲۰۱۱، جنوب لیبی، پناهگاهی امن برای انواع فعالیت‌های فراسرزمینی غیرقانونی نظیر قاچاق انسان، مواد مخدر، تسلیحات و از همه مهم‌تر اقدام‌های جریان‌های اسلام‌گرای افراطی شده‌است؛ این وضعیت، جدای از درگیری گاه‌به‌گاه قبایل مختلف و شبه‌نظامیان مسلحی است که بر جنوب لیبی سلطه دارند و بر سر نفوذ و بسط قلمرو می‌جنگند.

## نتیجه‌گیری

به‌طورکلی، دلیل اصلی بروز ناآرامی‌ها در دو کشور یمن و لیبی، وجود دولت‌هایی بود که به‌واسطه نداشتن ارتباط سازنده با جوامع مربوط سعی داشتند، مطالبات بر حق جمعیت را کنترل و سرکوب کنند؛ دراین‌رستا، اولین پایه ضعف دولت در این کشورها ارتقای جایگاه سیاسی رهبران برپایه حذف فیزیکی رقبا (یمن) یا هدایت یک کودتا (لیبی) بود؛ به‌عبارت‌دیگر، شیوه‌های صالح و قذافی برای رسیدن به قدرت، از اتکای آنها به قدرت استبدادی نشان‌داشت چراکه در ارتقای منصب سیاسی هر دوی آنها جمعیت دو کشور هیچ‌گونه نقشی نداشتند.

عامل دوم، استفاده رهبران مورد بحث از راهبردهای (استراتژی‌های) مختلف نظیر تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن و خرید وفاداران برای کنترل جامعه بود؛ با آنکه شیوه‌های یادشده به‌ظاهر، راهکارهایی برای مدیریت جامعه به‌حساب‌می‌آمدند، دراصل، ایجاد فساد در بدنه اجرایی نظام سیاسی و نادیده‌انگاشتن طیفی گسترده از مردم را زمینه‌سازی کردند که درنهایت، موجب شکل‌گیری ائتلاف سراسری ضد نظام سیاسی شد.

نکته سوم و پایانی که در شکل‌گیری دولت‌های ضعیف در دو کشور، تأثیرگذار بود، فقدان نهادهای مدنی قوی و مستقل از حکومت است که دلیل آن، به شیوه مدیریتی رهبران یمن و لیبی بازمی‌گشت. با توجه به تهدیدهای ناشی از تقویت نهادهای مدنی غیرحکومتی نظیر ارتش یا قوه قضاییه مستقل و مقتدر، صالح و قذافی، عامدانه سعی داشتند که نهادهای یادشده را تضعیف کنند؛ این وضعیت شاید در کوتاه‌مدت در مهار و کنترل جامعه، تأثیرگذار باشد اما همان‌گونه که درخصوص یمن و لیبی نیز نشان داده‌شد، موجب تضعیف فزاینده دولت در درازمدت خواهدشد. سوءاستفاده نظام‌های سیاسی از نهادهای مدنی و تضعیف آنها در بستر تاریخی، هم‌پوشانی حکومت و دولت (که در ادبیات سیاسی دارای تفاوت‌های اساسی هستند) را سبب خواهدشد؛ به‌طوری‌که با سقوط حکومت، سرنگونی دولت نیز اجتناب‌ناپذیر خواهدبود؛ وقایع کشورهای مورد بحث در دوره پساناآرامی، سندی بر این ادعاست.



## منابع

### منابع فارسی

- آران، آمون و کریس آلدن (۱۳۹۳)؛ *رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی*؛ ترجمه امیر نیاکویی، مهدی زیبایی و رضا درویش زانوس؛ تهران: نشر میزان.
- احمدی، حمید و افسانه خسروی (۱۳۹۵)؛ «کالبدشکافی تهاجم عربستان به یمن: ژئوپلیتیک، محیط بحران زای داخلی و سیاست بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*؛ دوره ۴۶، ش ۴، ص ۸۱۷ تا ۸۳۸.
- تقوی، سید محمدعلی (۱۳۹۶)؛ «ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب: تعیین‌کنندگی عوامل کوتاه‌مدت و نقش مدیریت سیاسی»، *فصلنامه دولت‌پژوهی*؛ دوره ۳، ش ۱۱، ص ۱ تا ۲۶.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی و دیگران (۱۳۹۶)؛ «جنگ یمن و القاعده شبه‌جزیره (۲۰۱۶-۲۰۱۵)»، *فصلنامه علوم سیاسی (باقرالعلوم)*؛ دوره ۲۰، ش ۷۷، ص ۱۲۹ تا ۱۴۹.
- حسینی مقدم، ناهید و بهرام یوسفی (۱۳۹۶)؛ «راهبرد عربستان سعودی در قبال بحران یمن (۲۰۱۵-۲۰۱۰)»، *مجله بین‌المللی پژوهش ملل*؛ دوره ۳، ش ۲۵، ص ۷۹ تا ۱۰۳.
- زیبایی، مهدی و رضا سیمبر (۱۳۹۵)؛ «ناآرامی‌های عربی: ریشه‌های اجتماعی در بستر تاریخی»، *فصلنامه سیاست جهانی*؛ دوره ۵، ش ۴، ص ۸ تا ۳۸.
- طالبی آرانی، روح‌الله و م جمال گویلی کیلانه (۱۳۹۵)؛ «جهانی‌شدن عملکرد سلفی‌گری در پرتو گسترش فناوری ارتباطات: مطالعه موردی داعش»، *فصلنامه سیاست جهانی*؛ دوره ۵، ش ۴، ص ۹۹ تا ۱۳۹.
- کاویانی راد و دیگران (۱۳۹۷)؛ «تبیین قلمروگستری سازمان‌های بنیادگرا در دولت‌های شکننده: مطالعه موردی: داعش در لیبی»، *نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی*؛ دوره ۱۸، ش ۵۰، ص ۱۰۵ تا ۱۲۷.

- نیاکوئی، سید امیر و ویدا حاجی (۱۳۹۶)؛ «تأثیر خیزش‌های عربی خاورمیانه بر الگوی روابط ایران و ترکیه (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷)»، *فصلنامه پژوهش‌های بین‌الملل*؛ دوره ۷، ش ۲۵، ص ۹۱ تا ۱۲۰.
- هاشمی‌نسب، سید سعید و مریم سعادت (۱۳۹۳)؛ «عوامل بحران‌زا در سامان سیاسی نوین لیبی»، *پژوهش‌های منطقه‌ای*؛ دوره ۱۱، ش ۱، ص ۱۹۵ تا ۲۲۶.
- یزدانی، عنایت‌الله و مصطفی قاسمی (۱۳۹۵)؛ «تحلیلی بر دولت ورشکسته در لیبی»، *فصلنامه دولت‌پژوهی*؛ دوره ۲، ش ۶، ص ۶۱ تا ۹۶.

### منابع انگلیسی

- Ahram, Ariel and Ellen Lust (2016), 'The Decline and Fall of the Arab State, Survival: Global Politics and Strategy', 58 (2), pp 7-34.
- Gelvin, James (2015), *The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know*, New York, Oxford University Press, Second edition.
- Heydemann, Steven (2016), "Explaining the Arab Uprisings: transformations in Comparative Perspective", *Mediterranean Politics*, Vol. 21, No. 1, pp.192-204.
- Hobson, John M. (2000), *The state and International relations*, Cambridge: Cambridge University Press, First edition.
- Ladjal, Tarek (2016), "Tribe and state in the history of modern Libya: A Khaldunian reading of the development of Libya in the modern era 1711-2011", *Cogent Arts & Humanities*, Volume 3, Issue 1, pp. 1-17.
- Maan, Michael (2012), *The Sources of Social Power, Volume 2: The Rise of Classes and Nations-States 1760-1914*, New York: Columbia University Press, First edition.
- Maan, Michael (2003), *Autonomous Power of the State: Its Origins, Mechanisms and Results*, in Neil Brenner and Bob Jessop and Martin Jones and Gordon MacLeod (eds.), *State / Space: A Reader*, Berlin: Blackwell publishing, First edition.

## منابع الکترونیکی

عسگریان، حمید (۱۳۹۶): «پدیده دولت ناکام در جهان عرب و تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی آن»؛

دسترسی در ۱۵ دی ۱۳۹۷: <http://www.tisri.org/default-2557.aspx>

- Ben Lamma, Mohamed (2017), The Tribal Structure in Libya: Factor for fragmentation or cohesion?, <https://www.frstrategie.org/web/documents/programmes/observatoire.../14.pdf> (accessed January 11, 2019).
- Boucek, Christopher (2009), Yemen: Avoiding a Downward Spiral, [https://carnegieendowment.org/files/yemen\\_downward\\_spiral.pdf](https://carnegieendowment.org/files/yemen_downward_spiral.pdf) (accessed January 14, 2019).
- Chancellor, Alexander (2011), Kickbacks between Libya and the west have helped Gaddafi cling to power, <https://www.theguardian.com/commentisfree/2011/mar/25/gaddafi-libya-deals> (accessed January 11, 2019).
- Day, Stephen (2010), The Political Challenge of Yemen's Southern Movement, [https://carnegieendowment.org/files/yemen\\_south\\_movement.pdf](https://carnegieendowment.org/files/yemen_south_movement.pdf) (accessed January 12, 2019).
- Dehghanpisheh, Babak (2011), Hamid al-Ahmar, Yemen's Next President?, <https://www.newsweek.com/hamid-al-ahmar-yemens-next-president-67803> (accessed January 14, 2019).
- First Abu Dhabi Bank (2018), Global Remittances – A Brief Overview, [https://www.nbad.com/content/dam/.../hot.../FAB\\_18\\_March\\_2018\\_Remittances.pdf](https://www.nbad.com/content/dam/.../hot.../FAB_18_March_2018_Remittances.pdf) (accessed January 11, 2019).
- Phillips, Sarah (2007), Evaluating Political Reform in Yemen, [https://carnegieendowment.org/files/cp\\_80\\_phillips\\_yemen\\_final.pdf](https://carnegieendowment.org/files/cp_80_phillips_yemen_final.pdf) (accessed January 15, 2019).
- Root, Tik (2013), Gun Control, Yemen-Style, Atlantic, <https://www.theatlantic.com/international/archive/2013/02/gun...yemen.../273058/> (accessed January 11, 2019).
- Salisbury, Peter (2011), Yemen's Economy Oil, Imports and Elites, [https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/1011pp\\_yemeneconomy.pdf](https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/1011pp_yemeneconomy.pdf) (accessed January 12, 2019).

- Verini, James (2011), The Good Bad Son: Saif Qaddafi had an affinity for America. And for a brief, tantalizing moment, the feeling was mutual, <http://nymag.com/news/politics/saif-qaddafi-2011-5/> (accessed January 11, 2019).
- Yadav, Stacey Philbrick (2015), Yemen’s Muslim Brotherhood and the perils of powersharing, [https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/.../Yemen\\_Yadav-FINALE.pdf](https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/.../Yemen_Yadav-FINALE.pdf) (accessed January 14, 2019).